

بررسی اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام^۱

بهنام بهاری اودلو*

مهدی بخشی شیخ احمد**

چکیده

دغدغه اصلی این مقاله، ارائه نگرشی اندیشه‌شناختی و روشمند به اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام و کاربرد نظریه در تجزیه و تحلیل اندیشه سیاسی است. پژوهش حاضر می‌کوشد تا مراحل مشکل‌شناسی، علل‌شناسی، آرمان‌شناسی و راه‌حل‌شناسی را در اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام، سازماندهی نظری کند. براساس یافته‌های پژوهش، مشکل اصلی جامعه ایران به نظر امام خمینی علیه السلام استبداد داخلی و استعمار خارجی بوده است؛ انحطاط فکری و اعتقادی مسلمین اصلی‌ترین عللی هستند که باعث به وجود آمدن چنین مشکلاتی شده‌اند؛ آرمان مطلوب برای از بین بردن مشکلات، برپایی حکومت اسلامی می‌باشد؛ و درنهایت ایشان تنها راه استقرار حکومت اسلامی و برچیدن استبداد داخلی و استعمار خارجی را انقلاب اعلام می‌کنند.

واژگان کلیدی

امام خمینی علیه السلام، اندیشه سیاسی، اسپریگنز.

مقدمه

وقوع انقلاب اسلامی ایران باعث شد تا اندیشه سیاسی شیعه در کانون توجه محافل سیاسی و دانشگاهی دنیا

۱. این مقاله مستخرج از طرحی است با عنوان «ژئوپلتیک اندیشه سیاسی شیعه در خاورمیانه»، که با حمایت مالی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل انجام شده است.

*. عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اردبیل. bahariodlobehnam@yahoo.com

** . مدرس گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل. mbakhshi79@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۵

قرار گیرد. از سال ۱۳۵۷ به بعد، برای اولین بار به رهبری روحانیت شیعه در کشوری بزرگ و با اکثریت شیعه، حکومتی براساس نظریه ولایت فقیه شکل گرفت. این پیروزی به بسیاری از جوامع شیعی امکان داد از رخوت بیرون بیایند. تأثیر و نفوذ انقلاب اسلامی به‌ویژه در کشورهای شیعه محسوس‌تر است. (توال، ۱۳۸۳: ۲۳ - ۲۲) بی‌شک اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام، به‌عنوان بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی، مهم‌ترین مؤلفه‌ای است که باید در بحث اسلامی‌سازی و مدیریت در دانشگاه به آن پرداخته شده و مورد استفاده قرار گیرد.

به‌منظور فهم اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام، از رهیافت اندیشه‌شناسانه منطقی درونی سود خواهیم جست. براساس منطقی درونی برای درک هرگونه جُستار باید دقیقاً به روندهای فکری آن پی برد. درواقع از این منظر برای فهم هر شیوه پژوهش و خصوصاً نظریه‌های سیاسی، تفکر فعال، زنده و از نظر تاریخی در حال رشد که در چارچوب آنها مفاهیم، فایده جمعی و کلی دارند، باید نقطه آغاز باشد.

این تغییر نگرش انسان را وا می‌دارد تا تجزیه و تحلیل‌های ایستا و سرسری را که متفکران با آنها مفاهیم روزمره علوم طبیعی و دیگر فعالیت‌های فکری را توضیح داده‌اند رها کند. به‌جای آن انسان باید تصویر متحرک تاریخی از فعالیت و روند تفکر ارائه دهد و از آن طریق امیدوار باشد که درنهایت پویایی تاریخی مفاهیم را درک کند و بدین نحو سرنوشت و ریشه منطقی آنها را دریابد. (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۳۴ - ۳۳)

رهیافت منطقی درونی از مرحله‌ای آغاز می‌شود که نظریه‌پرداز سیاسی، بحران سیاسی و بی‌نظمی در زندگی سیاسی را دریافته است. به‌عبارت دیگر، نظریه‌پرداز از بحران‌های سیاسی، که جامعه با آنها درگیر است، آغاز می‌کند. پس اولین سؤالی که نظریه‌پرداز سیاسی با آن مواجه می‌شود این است که: مشکل کجاست؟ تشخیص علل و ریشه‌های بحران، مرحله دوم را تشکیل می‌دهد. بعد از اینکه مشکل به‌خوبی شناسایی شد، نظریه‌پرداز نمی‌تواند آرام بگیرد، بلکه باید ریشه مشکل را پیدا کند. در مرحله سوم، نظریه‌پرداز می‌کوشد تصویر یک نظم سیاسی را که در زمان او وجود ندارد، ترسیم نماید. به‌عبارت‌دیگر نظریه‌پرداز از هست‌ها به باید‌ها می‌رسد. نهایتاً مرحله چهارم رهیافت منطقی درونی، ارائه راه‌حل مسئله است. در این مرحله نظریه‌پرداز توصیه‌هایی برای اعمال سیاسی ارائه می‌دهد که به‌نظر او به بهترین وجهی مشکل مطرح شده را حل و فصل می‌کند. (همان: ۴۰ - ۳۸)

بدون شک بررسی همه ابعاد اندیشه سیاسی شخصیتی همانند امام خمینی علیه السلام نیازمند استفاده از قالب‌های متعددی می‌باشد که استفاده از رهیافت منطقی درونی نیز بر همین اساس می‌باشد. بررسی ادبیات تحقیق نشان می‌دهد که قبلاً از این رهیافت برای بررسی هویت و بازگشت به هویت ایرانی - اسلامی با محوریت اسلام در اندیشه سیاسی امام علیه السلام استفاده شده است که فقط در رهیافت و نحوه بررسی با مقاله حاضر شباهت داشته و موضوع دیگری را در اندیشه سیاسی ایشان بررسی می‌کند. (نگاه کنید به: پروزن و دیگران، ۱۳۹۳)

علاوه بر این دکتر ابراهیم برزگر نیز از این رهیافت برای بررسی «اندیشه سیاسی فارابی» و «مسئله فلسطین در اندیشه سیاسی اسلام معاصر» استفاده نموده‌اند. (برزگر، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۵)

امام خمینی علیه السلام و مشاهده بی‌نظمی‌ها

به‌طور کلی اکثر نظریه‌پردازان آثار خود را در زمانی نگاشته‌اند که بی‌نظمی‌ها را مشاهده کرده و جداً احساس می‌کردند جامعه‌شان دچار بحران است. به عبارت دیگر، اندیشمندان سیاسی هر دوران به‌شدت واقع‌گرا هستند و اندیشه‌های سیاسی آنان پاسخی به مشکلات محیط سیاسی آنان است. بر این اساس نظریه‌های سیاسی، صرفاً یک تفریح آکادمیک نیستند؛ بلکه عمیقاً به موضوعات عملی و روزمره سیاست مربوط است. بنابراین برای فهم افکار یک نظریه‌پرداز سیاسی اولین سؤال این است: «مشکل او کدام است؟ به‌نظر او چه چیزی خطرناک، فاسد و مخرب است؟ چه چیزی او را برانگیخته تا تعمق و تفکر ذهنی را به‌صورت نظریه سیاسی منسجم و اساسی به رشته تحریر درآورد؟» (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۵۴)

مهم‌ترین مشکلاتی که به‌نظر امام، جامعه ایران و به‌طور کلی جهان اسلام با آن مواجه بود، استبداد داخلی و استعمار خارجی بود. ریشه نهضت انقلاب اسلامی نیز به همین مشکلات برمی‌گشت:

اساس این نهضت از دو جا سرچشمه گرفت: یکی از شدت فشار خارجی و داخلی و چپاولگری‌های خارجی و داخلی و اختناق‌های فوق‌العاده؛ که در ظرف پنجاه و چند سال ایران و ملت ایران یک روز خوش ندید؛ و اخیراً هم کشتارهای فوق‌العاده دسته‌جمعی، که در اکثر بلاد ایران پیش آمد، مردم را به جان آورد که این نهضت را همراهی کنند. و یکی دیگر، آرزوی ما برای یک حکومت اسلامی و یک حکومت عدل، که یک رژیم در مقابل رژیم‌های طاغوتی باشد، و ما مسائل اسلامی را مثل صدر اسلام در ایران پیاده کنیم. (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۲۰۰ - ۱۹۹)

بدین‌سان به‌نظر می‌رسد که جدی‌ترین مشکلی که به‌نظر امام در جامعه آن روز ایران وجود داشت، مشکل استبداد داخلی می‌باشد. در چنین شرایطی امام وارد عرصه سیاسی شده و به نقد دولت پهلوی پرداخت، در شرایطی که «سکوت سراسر این گفتمان را فرا گرفته و بی‌رونقی مجادلات و مطالبات مشروطه‌طلبی از یک سو و اقتدار بی‌چون و چرای محمدرضا شاه از سوی دیگر، آن را تحلیل کرده بود.» در چنین وضعیتی «نه کسی علاقه‌ای به پیگیری آرمان‌های برآورده نشده مشروطیت داشت و نه کسی جرئت نقد کردن دولت پهلوی را در سر می‌پروراند.» (فراتی، ۱۳۸۰: ۱۴۸) نفی استبداد، همان نفی سلطنت بود:

سلطنت و ولایتعهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشید و بساط آن را در صدر اسلام در ایران و روم شرقی و مصر و یمن برانداخته است ... سلطنت و ولایتعهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهدا، برای جلوگیری از برقراری آن قیام فرموده و شهید شد. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۷۸)

درواقع دلیل مخالفت امام با سلطنت، آن است که اساس سلطنت ولو استبدادی هم نباشد، حاکمیت جائر است و در نتیجه نمی‌توانست حکومتی عادلانه باشد.

اصل سلطنت هم از اول یک چیز سهل بود. از اول معنا نداشته است ... سلطنت مساوی با استبداد و قلدری و دیکتاتوری است. (امام خمینی، ۱۳۷۱: ۵۰۶)

رژیم پهلوی با تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، کشتار مردم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تصویب قانون کاپیتولاسیون، عملاً امام را از این امر مطمئن ساخت که نظام سلطنتی، دیگر نظامی نیست که بتوان از راه آن در پی دنبال کردن آرمان‌های اسلامی بود. (الهی، ۱۳۸۶: ۶۰) مخالفت امام با سلطنت تا جایی پیش می‌رود که ایشان همکاری و همراهی با نظام سلطنت را خیانت به اسلام و قرآن کریم و مسلمین و ایران اعلام می‌کنند. (امام خمینی، بی‌تا: ۱ / ۵۹۰) ایشان حتی در پاسخ نامه‌آیت‌الله مرعشی با صراحت می‌نویسند: «ما همه مؤظف هستیم که از پا نشینیم تا سقوط سلسله بی‌حیثیت پهلوی». (همان: ۶۰۱)

مهم‌ترین موضع‌گیری امام در نفی استعمار و سلطه خارجی، علیه تصویب کاپیتولاسیون بود که به تبعید ایشان نیز منجر شد. بخشی از سخنرانی ایشان در چهارم آبان ماه ۱۳۴۳ از این قرار است:

انا لله و انا الیه راجعون

من تأثرات قلبی خودم را نمی‌توانم اظهار کنم. قلب من در فشار است. این چند روزی که مسائل اخیر ایران را شنیده‌ام، خوابم کم شده است. ناراحت هستم. قلبم در فشار است. با تأثرات قلبی روزشماری می‌کنم که چه وقت مرگ پیش بیاید. ایران دیگر عید ندارد. عید ایران را عزا کردند. عزا کردند و چراغانی کردند. عزا کردند و دسته‌جمعی رقصیدند. ما را فروختند. استقلال ما را فروختند ... اگر یک خادم آمریکایی، اگر یک آشپز آمریکایی، مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد؛ دادگاه‌های ایران حق ندارند محاکمه کنند. (همان: ۴۲۰ - ۴۱۵)

امام در ادامه همین سخنرانی، سکوت در مقابل این قضیه را گناه کبیره اعلام می‌کند: «والله، گناهکار است کسی که داد نزد، والله مرتکب کبیره است کسی که فریاد نکند». (همان: ۴۲۰)

امام نقش تخریبی استعمار در دنیای اسلام را اینچنین ذکر می‌کند که «از سیصد سال پیش یا بیشتر، به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند و برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند.» البته هدف آنها از این کار، این نبوده است که مردم را به سمت مسیحیت سوق دهند، چراکه به نظر امام آنها به‌طور کلی دین را قبول ندارند، بر همین اساس «احساس کردند آنچه سدی در مقابل منافع مادی آنهاست و منافع مادی و قدرت سیاسی آنها را به خطر می‌اندازد، اسلام و احکام اسلام است و ایمانی که مردم به آن دارند».

استعمارگران با استفاده از طرق مختلف، علیه اسلام تبلیغ کردند؛ «مبلغینی که در حوزه‌های روحانیت

درست کردند، و عمالی که در دانشگاه‌ها و مؤسسات تبلیغات دولتی یا بنگاه‌های انتشاراتی داشتند و مستشرقینی که در خدمت دولت‌های استعمارگر هستند، همه دست به دست هم داده و در تحریف حقایق اسلام کار کردند» به عبارت دیگر استعمارگران «قوانین قضایی و سیاسی اسلام را تمام از اجرا خارج کرده‌اند، و به جای آن مطالب اروپایی نشانده‌اند، تا اسلام را کوچک کنند و از جامعه اسلامی طرد کنند، و عمالشان را روی کار بیاورند». (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۳ و ۴۳)

امام خمینی علیه السلام و تشخیص علل بی‌نظمی‌ها

بعد از شناسایی مشکل، نظریه‌پرداز نمی‌تواند آرام بگیرد، بلکه باید ریشه مشکل و علل بی‌نظمی‌ها را نیز شناسایی کند. «باید به مطالعه دقیق در علل نامنظمی و کارکرد نادرست اوضاع سیاسی‌ای که مشاهده کرده است، پردازد. کشف علل و موجبات، معمولاً خیلی مشکل و دشوار است.» (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۳۹) در واقع، «مشاهده صرف نادرستی، هیچ راهنمای عملی ارائه نمی‌دهد»، چراکه «آن اضطراب واقعی، که نظریه‌پرداز را به تفکر واداشته بود، برطرف نشده است».

سؤالی که در این مرحله مطرح می‌شود این است که: اوضاع نامرتب است، دلایل آن چیست؟ نظریه‌پرداز سیاسی‌ای که مشکلی را در جامعه مشاهده کرده است، همانند پزشکی است که علایم مرضی را کشف کرده است. هیچ‌کدام از آنها نمی‌توانند در این مرحله کار را متوقف کنند. «صرف تشخیص علل کافی نیست، بلکه ریشه‌های بنیادی مرض را باید کشف کرد. اگر قرار است مشکل به‌طور نظری کاملاً فهمیده شود و همین‌طور از نظر عملی نیز مداوا گردد، علل مسئله باید روشن شود».

در این مرحله باید توضیح داده شود که آیا مشکل مطرح‌شده ریشه سیاسی دارد؟ و اگر ریشه مشکل سیاسی است، آیا علتی عمومی است یا فردی، و دیگر اینکه قراردادی است یا طبیعی. چراکه اگر عمومی و قراردادی باشد قابل حل می‌باشد، ولی اگر صرفاً تأثیرات ذهنی و فردی نظریه‌پرداز باشد و از پدیده‌های طبیعی نشئت گرفته باشد، راه‌حلی را نمی‌توان برای آن ارائه کرد. (همان: ۸۱ - ۷۹)

به نظر امام علت اصلی به‌وجود آمدن مشکلات در جامعه ایران اسلامی و به‌طور کلی جهان اسلام، انحطاط فکری و اعتقادی مسلمین می‌باشد. (عارفی، ۱۳۷۸: ۷۸) تمدن غربی دارای دو رویه بوده است، درحالی‌که رویه کارشناسی و دانش تمدن جدید، شامل نوآوری در زمینه دانش‌های گوناگون بود، رویه دیگر آن، ملل شرقی را در معرض سلطه‌جویی‌های استعماری قرار داده بود و از این‌رو، آنان در این مواجهه، بر سر دو راهی انتخابی دشوار قرار گرفته بودند.

امام تنها راهکار مواجهه مسلمانان با دو رویه تمدن غرب را در بازگشت به اسلام جستجو می‌نماید؛ چراکه در قرائت و تفسیر ایشان از اسلام، مبانی دینی در عین سازگاری با نواندیشی و دستاوردهای پیشرفته و

مردن انسان در هر جا و هر زمان و تلاش در جهت توسعه و ترقی اندیشه و عمل بشر در ابعاد مادی و معنوی، با هر گونه انحراف و انحطاط انسان در جامعه مخالف بوده و از این رو، با تمام قدرتهایی که به دنبال استثمار و بهره‌کشی از انسان‌ها در جهت نادرست و انحرافی می‌باشند، مقابله می‌نماید. (خالقی افکنند، ۱۳۷۸: ۳۰۷) اما در عمل به دلیل انحطاط فکری و اعتقادی مسلمین، تفکر ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی مرده است؛ «ما در عصری هستیم که جنایت‌کاران به جای توبیخ و تادیب، تحسین و تأیید می‌شوند». (امام خمینی، بی‌تا: ۱۷ / ۱۸۹)

غفلت و رخوت حوزه‌های علمیه نیز نشأت گرفته از همین انحطاط فکری و اعتقادی است. ایشان ضمن ملامت علمای حوزه‌های علمیه می‌فرمایند:

شما باید خودتان را، اسلامتان را، نمونه‌های رهبری و حکومت اسلامی را به مردم دنیا معرفی کنید، مخصوصاً به گروه دانشگاهی و طبقه تحصیل کرده، دانشجویان چشمشان باز است. شما مطمئن باشید که اگر این مکتب را عرضه نمایید و حکومت اسلامی را چنان که هست به دانشگاه‌ها معرفی کنید، دانشجویان از آن استقبال خواهند کرد. (امام خمینی، ۱۳۷۱: ۴۴۳)

غفلت حوزه‌های علمیه، باعث به وجود آمدن خلأ نظری در مباحث سیاسی نیز شده بود. در واقع بعد از شروع نهضت امام در سال ۱۳۴۲، مشاهده می‌شود که از یک سو هیچ‌گونه نظریه سیاسی - حکومتی مناسبی وجود نداشت و از سوی دیگر اندیشه‌های جدی از سوی اعظم دینی و حوزوی نیز، شکل‌گیری حکومت به دست فقها را نفی می‌کرد. (همان: ۶۲۰ - ۶۱۸)

در کنار انحطاط فکری و اعتقادی مسلمین، امام از سایر علل نیز چشم‌پوشی نکرده بودند. یکی از علل به وجود آمدن مشکلات جامعه ایران به نظر امام، توسعه‌نیافتگی و وضعیت بد اقتصادی بود:

تمام اقتصاد ما الان خراب است و از هم ریخته است؛ که اگر بخواهیم ما این اقتصاد را به حال اول برگردانیم، سال‌های طولانی با همت همه مردم، نه یک دولت این کار را می‌تواند بکند و نه یک قشر از اقشار مردم این کار را می‌تواند بکنند، تا تمام مردم دست‌به‌دست هم ندهند نمی‌توانند این به هم‌ریختگی اقتصاد را از بین ببرند. (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۲۰۵)

علائم وضعیت اقتصادی از نظر امام بسیارند که به صورت فهرست‌وار به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

(به نقل از: لک‌زایی، ۱۳۸۷: ۱۱۰ - ۱۰۹)

۱. جلوگیری از صنعتی شدن
۲. نابودی زراعت و دامداری و تخریب اقتصادی
۳. تبدیل کشور به بازار کالاهای غربی
۴. غارت منابع و اموال کشور
۵. عقب‌مانده نگه داشتن کشور و ملت.

در فرمایشات امام آفت‌های دینی، اخلاقی و فرهنگی رژیم پهلوی نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند. مهم‌ترین موارد مطرح شده که باعث به‌وجود آمدن و پایداری استبداد داخلی و استعمار خارجی شده‌اند، از این قرارند: تبلیغ جدایی دین از سیاست؛ تبلیغ ضد اسلام؛ دعوت به غیر اسلام و ارائه مکاتب پوشالی و فریبنده؛ از خودباختگی و ناامیدی؛ ترویج فساد از طریق رسانه‌ها و تباهی نسل جوان؛ تخریب قوه تفکر؛ کشف حجاب؛ ایجاد سلطه فرهنگی و تقویت باور برتری غرب. (همان: ۱۱۲ - ۱۱۱) ایشان در این باره می‌فرمایند:

الان این مظاهر تمدنی که در جاهای دیگر، در ممالک پیشرفته از آنها، استفاده‌های صحیح می‌شود، وقتی که آمده است در مملکت ما یا مملکت‌های شبیه به مملکت ما، استفاده‌هایی که از اینها می‌شود، استفاده‌های فاسد می‌شود. مثلاً سینما، ممکن است که کسی در سینما نمایش‌هایی که می‌دهد نمایش‌های اخلاقی می‌باشد، نمایش‌های آموزنده باشد که آن را هیچ‌کس منع نکرده و اما سینمایی که برای فساد اخلاق جوان‌های ما است ... اگر چند وقت یک جوان برود آنجا، فاسد بیرون می‌آید، دیگر به درد نمی‌خورد و اینها می‌خواهند همین بشود ... آن قدری که مراکز فساد در تهران هست، الان بیشتر از کتابخانه است، بیشتر از مراکزی است که برای تعلیم و تربیت است. (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱۵۶)

خرابی‌های اخلاقی که در طول سلطنت این پدر و پسر در ایران تحقق پیدا کرد و آن فسادهایی که در این مملکت پیدا شد و به آن دامن زدند به‌عنوان ترقی، به‌عنوان تعالی، به‌عنوان تمدن بزرگ، اینها طولانی است تا اینکه ترمیم بشود. آنکه از همه چیز به کشور ما صدمه‌اش بیشتر بود، این بود که نیروی انسانی ما را خراب کردند و نگذاشتند رشد بکنند. (همان: ۱۵۹ - ۱۵۸)

از جمله علل دیگر پایداری استبداد رژیم پهلوی و استمرار استعمار خارجی، خطاهای رژیم پهلوی از نظر نظامی بود:

ایران یکی از مراکزی است که آنها می‌خواهند اسلحه داشته باشند ... پایگاه درست می‌کنند در ایران، برای اینکه اگر جنگی پیش آمد، داشته باشند این پایگاه را؛ نفت ما را می‌برند، اسلحه برای خودشان می‌آورند اینجا، می‌آورند ایران، پایگاه درست می‌کنند. (امام خمینی، بی‌تا: ۱۳۳ / ۲ - ۱۳۲) من نمی‌دانم مقصود از خریدن این همه اسلحه برای بیرون راندن اربابان و استعمارگرانی است که خود رژیم دست‌نشانده آنها بود ... یا در حقیقت در راه اجرای نقشه‌های غارت‌گرانه آمریکا است که بر اثر ضعف بودجه اقتصادی و تغییر سیاست مبنی بر نابودی ملل به‌وسیله نیرو و ثروت خود آنان، می‌خواهد پایگاه خود را در ایران مستحکم‌تر کند ... (همان: ۱ / ۲۰۲)

بررسی‌ها نشان می‌دهد که امام خمینی علیه السلام در ریشه‌یابی علل بی‌نظمی‌ها از هیچ عاملی چشم‌پوشی نمی‌کنند. ایشان از سویی انحطاط فکری و اعتقادی مسلمین را علت اصلی به‌وجود آمدن مشکلات ذکر می‌کنند و از سوی دیگر به مواردی از قبیل توسعه نیافتگی و وضعیت بد اقتصادی در دوره پهلوی، آفت‌های دینی، اخلاقی و فرهنگی رژیم پهلوی، و تسلط نظامی استعمار بر کشور اشاره می‌کنند.

امام خمینی علیه السلام و الگوی نظم بازسازی جامعه (ارائه راه حل)

وضعیت مطلوب، آرمانی و ایدئال امام خمینی علیه السلام چگونه تصویرپردازی شده است؟ این سؤالی است که پس از مشاهده مشکلات، مصائب، بی‌نظمی و بحران در ذهن اندیشمند مطرح می‌شود. او باید بکوشد تا ماهیت نظم سیاسی را براساس الگوی نظم بازسازی جامعه نشان دهد. نظریه پرداز در این مرحله از هست‌ها گذر کرده، به بایدها می‌رسد. به عبارت دیگر، او جهان را آن گونه که باید باشد، تصور می‌کند. «او در این مرحله معمولاً تخیلات خود را به خدمت می‌گیرد، و می‌کوشد تصویر یک نظم سیاسی را که در زمان او وجود ندارد، ترسیم کند.» (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۴۰) بدین سان می‌توان گفت جامعه منظمی که نظریه پرداز در این مرحله ارائه می‌دهد، تصویر نظم یافته و سالمی از جامعه بیماری است که او تجربه کرده است.

پس از نفی وضع موجود، ترسیم وضع مطلوب در چارچوب یک الگوی آرمانی ضرورت داشت. امام در راستای اصل امر به معروف و نهی از منکر، نظام‌های طاغوت را طرد و به اقامه حکومت اسلامی به عنوان یک معروف در اندیشه‌ورزی همت گماشتند. امام ضرورت ولایت و تشکیل حکومت را با ترسیم وخامت وضعیت زندگانی انسان در جامعه فرضی بی‌حکومتی توضیح می‌دهد. زندگانی انسان در صورت نبود حکومت و یا فرض نبود تربیت دینی به حکم سرشت درنده‌خویی انسان، مستلزم جنگ همه علیه همه، ظلم و تجاوز از طرف قدرتمندها نسبت به ناتوانان است. تنها راه پایان بخشیدن به این هرج و مرج و ناامنی، تأسیس دولت و تشکیل حکومت است. (امام خمینی، بی تا: ۲ / ۱۹۷)

تفاوت حکومت اسلامی با سایر حکومت‌ها در این است که اولاً این نوع از حکومت عادل است و ثانیاً زمینه‌های تهذیب جامعه را فراهم می‌سازد. (همان: ۷ / ۲۵۸)

نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آنکه تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره مفید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۳۳)

ضرورت تشکیل حکومت اسلامی از نظر امام دلایل متعددی دارد: (همان: ۲۰ - ۱۷)

۱. لزوم استقرار مؤسسات اجرایی؛ به نظر امام وجود قانون، به خودی خود برای اصلاح جامعه کفایت نمی‌کند، به همین دلیل هم «خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرایی و اداره مستقر کرده است».
۲. سنت و رویه رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ سنت و رویه پیامبر از آن جهت دلیلی بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی است که اولاً خود، حکومت تشکیل داد و ثانیاً برای پس از خود به فرمان خدا حاکم تعیین کرد.

۳. ضرورت استمرار اجرای احکام؛ از نظر امام، طبق آیات متعدد قرآن کریم (از جمله آیه ۵۲ سوره ابراهیم، آیه ۲ سوره یونس و آیه ۴۹ سوره حج) «احکام اسلام محدود به زمان و مکان نیست و تا ابد باقی و لازم‌الاجراست».

۴. رویه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام؛ به نظر امام پس از رحلت پیامبر، هیچ‌یک از مسلمانان، تردیدی در لزوم تشکیل حکومت اسلامی نداشتند، بلکه اختلاف تنها در شخص خلیفه بود. «للهذا، پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر علیه السلام هم، حکومت تشکیل شد».

۵. ماهیت و کیفیت قوانین اسلامی؛ آنچه از ماهیت و کیفیت قوانین اسلامی می‌توان استنباط کرد این است که این قوانین «برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است».

با توجه به آثار امام، حکومت اسلامی در نظریات ایشان در دو قالب ولایت فقیه و جمهوری اسلامی تبلور یافته است. نظریه ولایت فقیه، تقدم زمانی دارد و یک دهه قبل از نظریه جمهوری اسلامی مطرح شده است. نظریه ولایت فقیه، یکی از مهم‌ترین نظریات اندیشه سیاسی - اسلامی شیعی است که مطرح شده است و در بررسی‌های فقهی و پژوهش‌های سیاسی به صورت مشخص و فراوان به آن پرداخته می‌شود.^۱ (زکی، ۱۳۸۱: ۱۲۸) براساس دیدگاه مشهور فقها، ولایت در دوران غیبت به فقیه واگذار شده است. براساس ادله ارائه شده در این دیدگاه، در دوران غیبت، ولایت فقیه، تداوم ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام است. بدین سان فقیه نیز همانند پیامبر و امامان معصوم از سه شأن و وظیفه برخوردار است: الف) تبلیغ دین و تبیین احکام الهی که از طریق فتوا صورت می‌پذیرد؛ ب) اجرای حدود و قضاوت براساس احکام و قوانین الهی؛ پ) اداره امور سیاسی - اجتماعی جامعه و برخورداری از حق حاکمیت سیاسی.

در مجموع، امام هنگام کاربرد واژه ولایت^۲ یکی از معانی زیر را در نظر داشته‌اند:

۱. ولایت تکوینی؛ این مفهوم ولایت، از مقوله قدرت تأثیرگذاری در جهان واقعی است و نه از مقوله اختیار مشروع در انجام کاری. از دیدگاه امام، ولایت تکوینی اشاره به «مقام معنوی» و «تکوینی» دارنده آن دارد. ولایت در این کاربرد، عبارت است از «مقام خلافت کلی الهی» که دارنده آن به درجه‌ای از قرب الهی رسیده که تمامی ذرات جهان در برابر ولی امر در عمل خاضع‌اند. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۴۳ - ۴۲)

۲. ولایت تقنینی؛ این کاربرد، به نظر امام، برخلاف ولایت تکوینی که یک امتیاز واقعی برای دارنده خود به‌شمار می‌رود، یک مفهوم اعتباری و از مقوله اختیار است. ولایت در اینجا به معنای اختیار قانون‌گذاری و تشریح است. در نتیجه، صاحب ولایت «به مردم فرامینی می‌دهد که در آن زمینه اختیارات دارد». (همان: ۴۱ - ۴۰)

۱. برای بررسی مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی و نیز مبانی مشروعیت نظریه ولایت فقیه، به منابع زیر مراجعه شود: لکزایی، ۱۳۸۳ و صدر حسینی، ۱۳۸۳.

۲. برای بررسی معنی لغوی و اصطلاحی ولایت، رجوع شود به: مقیمی، ۱۳۸۰.

۳. ولایت اجرایی؛ امام بر این باور است که این نوع از ولایت، بیان‌کننده وظیفه دارنده خود بوده و عبارت است از رهبری مسلمانان، برخورداری از «اختیارات در زمینه امور سیاسی و فرمان‌روایی»، «فرماندهی و حکومت بر مردم»، «حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس». این اختیارات شامل مواردی چون «گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمین»، «تدارک و بسیج سپاه»، «تعیین ولات و استانداران» می‌شود. (همان: ۴۰ و ۴۵)

۴. ولایت قضایی؛ کاربرد ولایت در امور قضائی، اشاره به برخورداری از اختیار داوری میان مردم در «حلّ و فصل دعوی حقوقی» هنگامی که «بین دو دسته یا دو نفر سر موضوعی اختلاف باشد و نیز اختیار اجرای حدود دارد». (همان: ۴۱، ۷۶ و ۷۸)

قالب نهایی حکومت اسلامی مورد نظر امام، جمهوری اسلامی است. برای اولین بار، هنگام ورود امام به فرانسه بود که ایشان نوع حکومت اسلامی مورد نظر خود را جمهوری اسلامی اعلام کردند. (امام خمینی، بی تا: ۲ / ۳۶) از نظر امام جمهوری اسلامی، هیچ‌گونه مشابهی در جهان سیاست ندارد، (همان: ۴ / ۲۱۳) اما ترکیبی است که به قالب حکومت اسلامی و محتوای آن اشاره دارد. ایشان در پاسخ به سؤال خبرنگار فایننشال تایمز انگلیس که از چیستی حکومت اسلامی پرسید، فرمودند: «ما خواستار جمهوری اسلامی می‌باشیم. جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی یعنی محتوای آن فرم، که قوانین الهی است». (همان: ۱۵۷)

ایشان در مورد ماهیت جمهوری اسلامی نیز چنین می‌فرمایند:

ماهیت جمهوری اسلامی این است که با شرایطی که اسلام برای حکومت قرار داده است، با اتکا به آرای عمومی ملت، حکومت تشکیل شده و مجری احکام اسلام باشد ... حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید. (امام خمینی، ۱۳۸۷: ۱۸۲)

و باز در جای دیگر درباره محتوای جمهوری اسلامی می‌فرمایند:

جمهوری اسلامی، یک لفظی نیست که محتوا نداشته باشد. یک لفظی است که باید محتوا داشته باشد و محتوایش هم این است که تمام دستگاه‌های دولتی و ملی و تمام قشرهای کشور، اسلامی بشود. اگر نباشد مثلاً دادگستری اسلامی نباشد، مالیه اسلامی نباشد، هر جا دست بگذارید اسلامی نباشد؛ این شکست نهضت است و بدتر از اولی است. (امام خمینی، بی تا: ۹ / ۲۶۱)

امام به دلایل متعددی بر حفظ ترکیب جمهوری اسلامی تأکید داشتند؛ اول اینکه، امام معتقد بودند که مخالفین جمهوری اسلامی بیش از آنکه دلشان برای دستیابی به شرایط دموکراتیک بتپد، از اسلام می‌ترسند

و در لوای چنین الفاظی، حذف ضمنی محتوای اسلامی نظام جدیدالتأسیس را پی می‌جویند. دوم اینکه در قبال روشنی مفهوم اسلامی بودن جمهوری، دموکراتیک یا دموکراسی معنای واضحی ندارد. سوم اینکه به نظر امام در کجای دنیا واقعاً به دموکراسی عمل شده است که اینچنین، اینها از آن حمایت می‌کنند. (فراستی، ۱۳۷۸: ۲۲۸)

آرمان حکومت موردنظر امام، خدمتگزاری به مردم است. اهمیت این امر تا حدی است که امام خطاب به مقامات دولتی می‌فرماید: «اسلام حکومت به آن معنا ندارد، اسلام خدمتگزار دارد. شما خودتان را حاکم مردم ندانید، شما خودتان را خدمتگزار مردم بدانید، حکومت همان خدمتگزاری است.» (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۱۳ / ۲۰۲) در چنین حکومتی، بازیگر واقعی نیز مردم هستند. به نظر ایشان، هرگاه حاکم، شرایط لازم اسلامی را برای رهبری نداشته باشد، «معزول می‌شود» و «ملت هم باید او را کنار بگذارد.» (امام خمینی، ۱۳۷۱: ۵۰۷)

بدین‌سان ملاحظه می‌شود که در حکومت اسلامی موردنظر امام، مشروعیت حکومت دوسویه است؛ بدین معنی که یک سوی آن خداوند متعال است و سوی دیگر، مردم هستند. (قاسمی، ۱۳۷۸: ۳۵۵ - ۳۵۴)

باین‌حال اصلی‌ترین رکن نظام جمهوری اسلامی ایران ولایت فقیه می‌باشد. به نظر امام، جمهوری اسلامی «نظارت و هدایت عالیه فقیه عادل را بر خود پذیرا می‌شود تا هیچ‌گاه از اهداف عالیه حکومت اسلامی باز نمانده و منحرف نگردد.» (فراستی، ۱۳۷۸: ۲۳۶) در کل می‌توان گفت که بنیادی‌ترین عناصر نظام سیاسی در تفسیر امام شریعت، ولایت و مردم هستند. (مقیمی، ۱۳۷۸: ۱۵۰ - ۱۴۹)

امام خمینی علیه السلام و تصویر جامعه احیاء شده (راه درمان)

راه‌حل‌شناسی یکی از اجزای اندیشه سیاسی است و تحت‌تأثیر روندهای فکری و واقعیت‌های عینی می‌باشد. نظریه‌پرداز، طبعاً توصیه‌هایی برای اعمال سیاسی عرضه می‌کند که به نظر او به بهترین وجهی مشکل مطرح شده را حل و فصل می‌کند. «گاهی نظریه‌پرداز صریح و روشن توصیه‌هایش را ارائه می‌دهد. مواردی هم هست که توصیه‌ها واضح و نظام‌یافته نیستند.» (اسپریگنز، ۱۳۸۲: ۴۰) «تجویزهای نظریه‌های سیاسی تا حد زیادی به نسخه دکتر شباهت دارند: آنها مثل دستورات پزشک متضمن نوع خاصی از اجبارند. آنها احکام اخلاقی مطلق نیستند، بلکه توصیه‌هایی هستند برای افرادی که برای سلامت خود ارزش قائل‌اند، اینها نظراتی دوراندیشانه‌اند.» (همان: ۱۸۷)

راه‌حل امام برای به‌وجود آوردن حکومت اسلامی، گرایش به انقلاب یا به تعبیر خود امام «لزوم یک انقلاب تام سیاسی» بود. بر همین اساس نیز امام نه‌تنها اجازه قیام علیه قدرت و نظم مستقر را صادر کردند، بلکه در یک دعوت عمومی این قیام را تکلیفی دینی برای همگان ذکر کرده و آنها را برای تحقق این آرمان فرا خواندند. در اندیشه سیاسی امام، مشکل استبداد و بالطبع استعمار، اولاً خصلتی است که به‌تدریج در نهان

شخص حاکم، تبدیل به مشکل می‌شود و جامعه را زیر چکمه‌های اقتدارش منکوب می‌سازد؛ و ثانیاً، چنین مشکلی نه از طریق وعظ و نصیحت حل می‌شود و نه مشروطیت می‌تواند، به‌عنوان یک ساخت بیرونی، به تقلیل یا حذف آن همت گمارد. براساس همین دو گزاره سیاسی، امام همه مشکلات را متوجه رأس هرم می‌کند و چاره مشکل را نیز در همان نقطه می‌بیند. «درواقع، ولایت فقیه، هم به جابجایی رأس هرم و جایگزینی فردی عادل و مهذب نظر دارد و هم سازوکار چنین انتقالی را در قالب انقلاب بیان می‌کند». (فراتی، ۱۳۸۰: ۱۴۶)

از نظر امام انقلاب نیز همانند تشکیل حکومت اسلامی واجب است، چراکه شرع و عقل حکم می‌کند که بقا و تداوم حاکمیت‌های ظالم و ضدّ دینی معنایی جز استمرار حاکمیت شرک و طاغوت و تعطیلی احکام و ارکان دین ندارد. در نتیجه وظیفه همه مسلمانان است که تمام آثار شرک با همه تجلیات آن را از صحنه حیات اجتماعی و سیاسی جامعه اسلامی دور بریزند و دولت‌های طاغوتی را از بین ببرند. بنابراین مسلمانان دو راه پیش‌روی خود دارند؛ یکی اینکه به سکوت و سازش پردازند و در راه استمرار حاکمیت شرک و طاغوت مشارکت ورزند و یا به‌گونه‌ای آن را تأیید کنند، و دیگر اینکه شرایط موجود را تحمل ناپذیر یافته با تمام توان و تلاش خود به‌منظور سرنگونی نظم مستقر با آن درافتند و تا تحقق هدف از پا نشینند. این مبارزه در راه خدا همان انقلاب دینی است و به تعبیر حضرت امام، «این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در یکایک کشورهای اسلامی باید انجام دهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند». (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۶)

امام خمینی علیه السلام نیز همچون علمای پیش از خود به‌دلیل زمینه شکل‌گیری حکومت اسلامی، در تلاش برای برقراری موازین شرع و اجرای احکام دین در عرصه مناسبات اجتماعی، صرف‌نظر از شکل و نوع حکومت بود. اما تغییر و تحولات به‌وجود آمده در جامعه و نیز همگامی سیطره استبداد داخلی با امپریالیسم خارجی و تداوم موانع متعددی در راه حضور دین در سطوح مختلف جامعه، اندیشه اصلاح‌گراانه امام را دستخوش تغییر کرد و بدین‌سان نظریه انقلاب شکل گرفت. به‌عبارت‌دیگر، از نظر امام برای رسیدن به جامعه اسلامی و برپایی حکومت اسلامی، مبارزه اصلاحی می‌باید به مبارزه انقلابی تبدیل شود. (عارفی، ۱۳۷۸: ۸۲)

مسئله سرنگونی رژیم پهلوی نخستین بار در دوران تبعید امام در عراق مطرح گردید. برخلاف پیش‌بینی ساواک مبنی بر اینکه فضای علمی و غیرسیاسی حوزه علمیه نجف اشرف، باعث به حاشیه رفتن ایشان و دوری از تحولات داخلی ایران خواهد شد، نظریه انقلاب در آن سرزمین ارائه گردید؛ «نظریه‌ای که با ایراد خدشه در مبادی و اصول سلطنت و نکوهش وضع موجود، زمینه را برای براندازی آن و طرح نظام ایدئال فراهم ساخت ... امام به دور از هیاهوی دنیای مدرن، در مسجد شیخ مرتضی انصاری نجف اشرف، نظریه انقلاب را در جمع شاگردانش بیان کرد و برای همیشه نظریه «وفاق و سازگاری با قدرت دنیوی» و «حاکمیت دوگانه شاهان و فقیهان» را که از دوران صفویه به این‌سو، بر اندیشه سیاسی ایران سایه افکنده بود، زیر سؤال برد». (فراتی، ۱۳۸۰: ۱۴۹)

امام معتقد بود که یکی از راهکارهای مستنبط از آموزه‌های دینی در مواجهه با سلطه‌جویی مستکبرین، قیام و ایستادگی در برابر ظلم و ستم می‌باشد، چراکه به‌نظر ایشان ترک قیام، باعث عقب‌افتادگی دنیای اسلام شده است. (امام خمینی، بی‌تا: ۱ / ۳) بر همین اساس ایشان تقیه را جایز ندانسته اعلام می‌نمایند که «امروز روزی نیست که به سیره سلف صالح بتوان رفتار کرد، با سکوت و کناره‌گیری همه چیز را از دست خواهیم داد». (همان: ۴۴)

امام با مخاطب قرار دادن همه اقشار ملت به‌ویژه علمای دین می‌فرماید چون در گذشته برای تشکیل حکومت و برانداختن سلطه فرمان‌روایان فاسد به‌طور دسته‌جمعی قیام نکردیم، اسلام به‌سوی سستی و فتور پیش رفت. ملت اسلام دچار تفرقه و تجزیه گشت و تبدیل و تحریف یا انزوای اسلام در راستای اهداف استعمارگران خارجی و کارگزاران داخلی آن به امری رایج بدل شد. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۳۲ - ۲۸) بنابراین امام دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت و مخالفت با استعمار را سرلوحه اهداف مبارزاتی خود و ملت ایران معرفی کرده و از ملت ایران خواستند که «تحت پرچم توحیدی برای درهم پیچیدن دفتر استعمار، فداکاری کنند و این نفت‌خواران و عمال آنها را از کشور اسلامی بیرون بریزند». (امام خمینی، بی‌تا: ۱ / ۲۰۴)

امام دو روز پس از ورود به پاریس، خواسته‌های مقدماتی ملت را در پیامی به طلاب، دانشجویان و دانش‌آموزان سراسر کشور این‌گونه بر می‌شمارد: رسیدن به سعادت، آزادی، استقلال، حکومت عدل اسلامی، عدالت حقیقی و برخورداری از نعمت‌های الهی. (امام خمینی، ۱۳۷۱: ۸۶ - ۸۵) در زمان استقرار و دولت نظامی از هاری، بار دیگر غایات اصلی انقلاب مردم را چنین بیان می‌کنند:

هدف همان است که در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های خود ذکر نموده‌ایم: الف) سرنگونی سلطنت پهلوی و رژیم منحوس شاهنشاهی؛ ب) به‌پا داشتن حکومت جمهوری اسلامی مبتنی بر ضوابط اسلام، متکی بر آزادی ملت. (امام خمینی، بی‌تا: ۲ / ۲۰۴)

علاوه بر این، «رهایی از قید و بند استعمار و استبداد» (همان: ۲۴۵) نیز جزء اهداف مبارزه بوده است. امام با تفاوت قائل شدن بین انقلاب‌های مادی و معنوی، همه انقلاب‌های اتفاق افتاده در جهان را دارای اهداف مادی می‌داند که در آنها صرفاً یک حکومت، جایگزین حکومت دیگر می‌شود. اما انقلاب ایران با سایر انقلاب‌هایی که در دنیا اتفاق افتاده است، فرق دارد. انقلاب‌هایی که در دنیا تاکنون اتفاق افتاده است، قدرت را از دست یک قدرتمند، یک جابر، به دست جابر دیگری که یا مثل این یا بالاتر از این است، منتقل کردند. (همان: ۱۹ / ۲۶۹)

انقلاب فرانسه، شوروی و سایر انقلاباتی که در عالم واقع شده است، یک انقلاباتی بوده است و رژیم‌ها تغییر کردند به رژیمی دیگر، حکومت تغییر کرده به حکومت دیگر، اما انگیزه، انگیزه مادی است، انگیزه دنیایی بوده است. (همان: ۲۰ / ۶۳)

برنامه مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی

از نظر امام، اولین فعالیت در راه تشکیل حکومت اسلامی تبلیغات می‌باشد. به نظر ایشان مسائل سیاسی، اقتصادی و حقوق اسلامی مهم‌تر از مسائل عبادی می‌باشد و وظیفه علمای اسلام این است که از راه تبلیغات یک موج فکری به وجود آورند، «تا یک جریان اجتماعی پدید آید و کم‌کم توده‌های آگاه وظیفه‌شناس و دیندار در نهضت اسلامی قیام کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند». (امام خمینی، ۱۳۷۱: ۱۱۶ - ۱۱۵)

دومین قدم، به وجود آوردن اجتماعاتی است که در خدمت تبلیغات و تعلیمات باشد. به نظر امام، بعضی از احکام عبادی اسلام از قبیل نماز جماعت، اجتماع حج و نماز جمعه در عین معنویت و آثار اخلاقی و اعتقادی منشأ خدمات اجتماعی و سیاسی می‌باشند. «اسلام این گونه اجتماعات را فراهم کرده تا از آنها استفاده دینی شود؛ عواطف برادری و همکاری افراد تقویت شود؛ رشد فکری بیشتری پیدا کنند؛ برای مشکلات سیاسی و اجتماعی خود راه‌حلی بیابند، و به دنبال آن به جهاد و کوشش دسته‌جمعی بپردازند». (همان: ۱۲۰ - ۱۱۹)

سومین مرحله به وجود آوردن عاشورایی دیگر است.

چهارم عاشورا را محکم نگه داشته و نگذاشته‌ایم از دست برود، چگونه هنوز مردم برای عاشورا سینه می‌زنند و اجتماع می‌کنند. شما هم [خطاب به علما] امروز کاری کنید که راجع به حکومت موجی به وجود آید؛ اجتماعات برپا گردد؛ روضه‌خوانی و منبری پیدا کند؛ و در ذهن مردم مطرح بماند ... اسلام را که مکتب جهاد و دین مبارزه است در اختیار مردم قرار دهید، تا عقاید و اخلاق خودشان را از روی آن تصحیح کنند، و به صورت یک نیروی مجاهد، دستگاه سیاسی جائر و استعماری را سرنگون کرده، حکومت اسلامی را برقرار سازند. (همان: ۱۲۱)

چهارمین مرحله از مبارزه برای تشکیل حکومت اسلامی، داشتن صبر است، چراکه «برای توفیق یافتن در استقرار حکومت اسلامی احتیاج به فعالیت‌های متنوع و مستمر داریم. و این هدفی است که احتیاج به زمان دارد.» به نظر امام «فعالیت‌های ما اگر هم برای نسل آینده نتیجه بدهد، باید دنبال شود». (همان: ۱۲۲)

اصلاح حوزه‌های روحانیت، مرحله بعدی مبارزه را تشکیل می‌دهد. چراکه «معرفی و ارائه اسلام مستلزم این است که حوزه‌های روحانیت اصلاح شود. به این ترتیب که برنامه درسی و روش تبلیغات و تعلیمات تکمیل گردد؛ ... افکار جماعت مقدس‌نما اصلاح شود». (همان: ۱۲۵)

از بین بردن آثار فکری و اخلاقی استعمار از حوزه‌ها ششمین مرحله از مبارزه می‌باشد. به نظر امام حوزه‌های روحانیت نیز جزئی از جامعه و مردم محسوب می‌شوند. بنابراین امکان دارد که آنها نیز تحت تأثیر «عمال استعمار و دستگاه‌های تربیتی و سیاسی حکومت‌های دست‌نشانده» قرار بگیرند و وظیفه علماست که «در اصلاح فکری و اخلاقی افراد حوزه کوشش نمایند». (همان: ۱۲۶ - ۱۲۵)

اصلاح مقدس‌نماها، مرحله بعدی می‌باشد چراکه به نظر امام آنها «مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته‌اند.» امام معتقد بودند که مقدس‌نماها «به اسم اسلام به اسلام صدمه می‌زنند.» ریشه این جماعت نیز در حوزه‌های روحانیت است. (همان: ۱۳۲ - ۱۳۱)

مرحله هشتم تصفیه حوزه‌ها می‌باشد.

حوزه‌های روحانیت محل تدریس و تعلیم و تبلیغ و رهبری مسلمانان است. آن فقیه‌یی که وارد دستگاه ظلمه می‌گردد و از حاشیه‌نشینان دربارها می‌شود و از او امرشان اطاعت می‌کند، امین نیست و نمی‌تواند امانتدار الهی باشد. (همان: ۱۳۴ - ۱۳۳)

نهمین مرحله از مبارزه طرد آخوندهای درباری می‌باشد، چراکه «اینها از فقهای اسلام نیستند. و بسیاری از این‌ها را سازمان امنیت ایران معمم کرده تا دعا کنند.» (همان: ۱۳۶)

و بالاخره برانداختن حکومت‌های جائز، آخرین مرحله از مبارزه می‌باشد.

برانداختن طاغوت، یعنی قدرت‌های سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است، وظیفه همه ماست. دستگاه‌های دولتی جائز و ضد مردم باید جای خود را به مؤسسات خدمات عمومی بدهد؛ و طبق قانون اسلام اداره شود؛ و به تدریج حکومت اسلامی مستقر گردد ... مسلمانان هنگامی می‌توانند در امنیت و آسایش به سر برده، ایمان و اخلاق فاضله خود را حفظ کنند که در پناه حکومت عدل و قانون قرار گیرند. حکومتی که اسلام نظام و طرز اداره و قوانینش را طراحی کرده است. (همان: ۱۴۱ - ۱۳۸)

نتیجه

چه مشکلات و بی‌نظمی‌هایی در جامعه ایران وجود داشته که باعث شده است تا امام به سمت نظریه‌پردازی روی بیاورند؟ مشکل اصلی جامعه ایران به نظر امام خمینی علیه السلام استبداد داخلی و استعمار خارجی بود. ایشان در مورد استبداد داخلی می‌فرمایند که «انحای آزادی ملت سلب شده است. ما در این پنجاه سال حتی یک مجلس ملی نداشته‌ایم.» (امام خمینی، بی تا: ۲ / ۲۲۲)

علل‌شناسی بی‌نظمی‌ها و بحران‌ها، سؤال بعدی است؛ بدین معنی که پس از مشاهده بی‌نظمی علل این نابسامانی‌ها نیز مطرح می‌شود. برای امام خمینی علیه السلام انحطاط فکری و اعتقادی مسلمین اصلی‌ترین علتی است که باعث به وجود آمدن مشکلات جامعه ایران شده است.

وضعیت مطلوب، ایدئال و آرمانی امام برای جامعه ایران و به‌طور کلی شیعیان چگونه ترسیم شده است؟ این سؤالی است که پس از مشاهده مشکلات، مضائب، بی‌نظمی و بحران در ذهن نظریه‌پرداز مطرح می‌شود. آرمان مطلوب امام برای از بین بردن مشکلات، برپایی حکومت اسلامی می‌باشد. حکومتی که امام در قالب دو نظریه ولایت فقیه و جمهوری اسلامی، چارچوب نظری آن را تدوین کرده بود، از یک رشته ویژگی‌های

ممتاز و منحصر به فردی برخوردار می‌باشد که آن را از مدل حکومت‌های موجود متمایز می‌سازد. زیرا احکام و اصول اقتصادی، سیاسی، دفاعی و ساختار و تشکیلات آن، نه برخاسته از اندیشه بشر بلکه ملهم از آرمان‌ها و اصول الهی اسلام است. امام این نوع حکومت را الگوی جاودانه‌ای می‌دانست که نه با نظام‌های استبدادی، نه مطلقه، و نه مشروطه به معنای متعارف آنها قابل تطبیق می‌نمود بلکه به دلیل دربرداشتن یک مجموعه شرایط که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم ﷺ معین گشته است، از همه نواقص نگران‌کننده و نارسایی‌های هراس‌انگیز آنها بری می‌باشد.

آخرین مرحله از روند بررسی اجزای اندیشه سیاسی، راه‌حل‌شناسی می‌باشد که تحت تأثیر روندهای فکری و واقعیت‌های عینی است. امام چه راه‌حلی برای حل مشکلات موجود در جامعه ارائه کرده‌اند؟ امام خمینی ﷺ تنها راه استقرار حکومت اسلامی و برچیدن استبداد داخلی و استعمار خارجی را انقلاب عنوان کردند. امام انقلاب را نیز همانند برپایی حکومت اسلامی، واجب شرعی دانستند و همه مردم را برای از بین بردن حکومت طاغوتی به قیام دعوت نمودند. بدین منظور ایشان برنامه‌ای مبارزاتی در ۱۰ مرحله ذکر کردند که راهنمای انقلابیون ایرانی قرار گرفت.

منابع و مآخذ

۱. اسپریگنز، توماس، ۱۳۸۲، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجائی، تهران، آگاه، چ ۴.
۲. الهی، محسن، ۱۳۸۶، «امام، اسلام و مشارکت مردمی»، *علوم سیاسی*، سال دهم، ش ۳۸، تابستان.
۳. امام خمینی، روح‌الله، ۱۳۷۱، کوثر، *مجموعه سخنرانی‌های حضرت امام خمینی ﷺ*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ﷺ.
۴. _____، ۱۳۷۸، *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ﷺ، چ ۹.
۵. _____، ۱۳۸۷، *آیین انقلاب اسلامی: گزیده‌ای از اندیشه‌ها و آرای امام خمینی ﷺ*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ﷺ.
۶. _____، بی‌تا، *صحیفه نور (نرم‌افزار)*، دربردارنده مجموعه ۲۲ جلدی حضرت امام خمینی ﷺ، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ﷺ.
۷. برزگر، ابراهیم، ۱۳۸۳، «مسئله فلسطین در اندیشه سیاسی اسلام معاصر و روش جستاری اسپریگنز»، *مجله حقوق و علوم سیاسی*، سال ششم، ش ۱۲، پاییز و زمستان.
۸. _____، ۱۳۸۵، «اندیشه سیاسی فارابی و روش جستاری اسپریگنز»، *مجله حقوق و علوم سیاسی*، سال هشتم، ش ۲۱.

۹. پروزن، سعید و مهدی مسلمی و ماهرخ خادمی، ۱۳۹۳، «احیاءگری و بازگشت به خویشتن از نگاه امام خمینی علیه السلام و جستار نظری اسپریگنز»، کنگره بین‌المللی فرهنگ و اندیشه دینی، ج ۱۱، قم، مرکز راهبری مهندسی فرهنگی شورای فرهنگ عمومی استان بوشهر.
۱۰. توال، فرانسوا، ۱۳۸۳، *ژئوپولیتیک شیعه*، ترجمه کتایون باصر، تهران، ویستار.
۱۱. خالقی افکنند، علی، ۱۳۷۸، «امام خمینی علیه السلام و غرب»، *علوم سیاسی*، سال پنجم، ش ۵، تابستان.
۱۲. زکی، میلاد، ۱۳۸۱، «تحولات و خط سیر اندیشه اسلامی معاصر (قسمت دوم)»، ترجمه محمدجمعه امینی، *علوم سیاسی*، ش ۲۰، زمستان.
۱۳. صدر حسینی، سید علی رضا، ۱۳۸۳، «مبانی مشروعیت ولایت فقیه» *علوم سیاسی*، ش ۲۵، بهار.
۱۴. عارفی، محمداکرم، ۱۳۷۸، «راهکار وحدت سیاسی جهان اسلام در اندیشه امام خمینی علیه السلام»، *معرفت*، ش ۳۱، آذر و دی.
۱۵. فراتی، عبدالوهاب، ۱۳۷۸، «مفهوم حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی از دیدگاه امام خمینی علیه السلام»، *علوم سیاسی*، ش ۵، تابستان.
۱۶. _____، ۱۳۸۰، «نظریه انقلاب در اندیشه امام خمینی علیه السلام»، *علوم سیاسی*، ش ۱۶، زمستان.
۱۷. قاسمی، مهدی، ۱۳۷۸، «منشأ مشروعیت حکومت اسلامی»، *علوم سیاسی*، ش ۵، تابستان.
۱۸. لک زایی، نجف، ۱۳۸۳، «مبانی ولایت فقیه» *علوم سیاسی*، ش ۲۵، بهار.
۱۹. _____، ۱۳۸۷، *سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی علیه السلام*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۶.
۲۰. مقیمی، غلامحسین، ۱۳۷۸، «امام خمینی علیه السلام: ولایت فقیهان و مشارکت مردم»، *علوم سیاسی*، شماره ۵، تابستان.
۲۱. _____، ۱۳۸۰، «ولایت سیاسی در فقه شیعه»، *علوم سیاسی*، ش ۱۳، بهار.



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی